



آشنایی با فقه حکومتی؛ گفتگو با استاد کعبی

فقه و اصول :: نشریه پژوهش‌های فقهی تا اجتهاد :: بهار ۱۳۹۳ - پیش شماره ۱۰

صفحات : از ۳۷ تا ۶۴

آدرس ثابت : <https://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/1189999>

تاریخ دانلود : ۱۴۰۲/۱۱/۱۴

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه [قوانین و مقررات](#) استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



مقالات مرتبط

- دغدغه نظام سازی دینی « شهید صدر و فقه اهداف »
- فقه اجتماعی و بایسته‌های روش‌شناسانه آن (با تأکید بر اندیشه‌های آیت الله محمدجواد فاضل لنکرانی)
- بررسی اعجاز ریاضی قرآن با تأکید بر اعجاز عددی
- چپسی وهم و نقش آن در خطای ذهن از نظر ملاصدرا
- اصل هشتم و ضرورت تأسیس سازمان امر به معروف و نهی از منکر
- مردم سالاری دینی: میثاقی با امام جامعه - نظام سازی مبتنی بر مردم سالاری دینی
- ارتباط سبک زندگی اسلامی و حیات طیبه در قرآن کریم
- ارتباط سبک زندگی اسلامی و حیات طیبه از منظر انسان شناسی قرآنی
- مفهوم شناسی و حقیقت یابی حیات طیبه از منظر قرآن
- تحلیل فقهی شخصیت حقوقی
- ماهیت حکم حکومتی و برآیند روش شناختی آن
- دامنه اختیارات حکومت در جعل قانون از منظر فقه

عناوین مشابه

- آشنایی با شورای فرهنگی اجتماعی زنان: معرفی کمیته فقه و حقوق- معرفی طرحها/ گفتگو
- در گفتگو با حجت الاسلام والمسلمین دکتر هادی دوست محمدی از شاگردان شهید مطهری مطرح شد؛ استاد مطهری نیازی به کار در فقه نمی دید
- فقه ولایی؛ راه جدیدی برای رفع تعارض روایات؛ رویکرد مقایسه ای بین فقهای شیعه و اهل سنت در مسائل حکومتی در گفتگو با آیت الله سید احمد مددی الموسوی
- رابطه ی فقه و حقوق در گفتگو با استاد علیرضا امینی
- گفتگو با استاد علی اکبر غفاری
- منبع شناسی و سیر مطالعاتی کلام قدیم؛ در گفتگو با استاد سید محمدحسین حشمت پور
- معرفی کتاب: آشنایی با مجموعه پزشکی اسلامی، تدوین استاد سزگین؛ براساس کتابشناسی توصیفی
- آشنایی با زبان و ادبیات فارسی در چین: تجربه زیسته یک استاد
- گفتگو با خانم دکتر فاطمه بهفروز (استاد جغرافیای دانشگاه تهران)
- حرمت مخالفت با حکم حکومتی در فقه سیاسی شیعه



گفتگو

سلسله مصاحبه‌های آشنایی با عرصه‌های نوین فقهی

آشنایی با فقه حکومتی گفتگو با استاد کعبی

آیت‌الله حاج شیخ عباس کعبی در سال ۱۳۴۱ در شهر اهواز به دنیا آمد. تحصیلات دوران ابتدایی، راهنمایی و متوسطه را در مدارس اهواز سپری کرد. از دوازده سالگی ضمن تحصیل در مقطع راهنمایی در حوزه علمیه آیت‌الله کرمی به کسب علوم پایه حوزوی پرداخت. وی از سال ۱۳۵۵ رسماً تحصیلات حوزوی خود را آغاز کرد و دوره مقدماتی دروس حوزوی را در حوزه علمیه آیت‌الله کرمی و مدرسه علمیه امام خمینی اهواز گذراند و دوره سطوح عالی و خارج فقه و اصول را در حوزه علمیه قم و نزد اساتیدی چون آیات عظام وحید خراسانی، میرزا جواد تبریزی، صافی گلپایگانی، مکارم شیرازی، جعفر سبحانی، سید کاظم حائری و سید محمود هاشمی شاهرودی فرا گرفت؛ همچنین در مباحث تفسیر، معارف الهی، فلسفه دین و تهذیب نفس، شاگرد اساتیدی چون آیات عظام جوادی آملی، مصباح یزدی، مشکینی، مظاهری و احمدی میانجی بود.

ایشان تدریس علوم دینی را از سال‌های آغاز طلبگی شروع کرد و تاکنون به تدریس بسیاری از

دروس از جمله کتاب‌های شرح لمعه، رسائل، مکاسب، کفایه و حلقات اصول شهید صدر و نیز تدریس دوازده سال خارج فقه و اصول اشتغال داشته‌است. ایشان مدرک کارشناسی حقوق را از مجتمع آموزش عالی قم وابسته به دانشگاه تهران دریافت کرد و دوره کارشناسی ارشد رشته حقوق عمومی را در دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران به پایان رسانید. وی تاکنون کتاب‌ها و مقالات بسیاری تألیف کرده است که برخی از آنها به شرح زیر است:

الحصيلة في حكم الجهاد الابتدائي في عصر الغيبة، فقه العلاقات الدولية في الاسلام، فقه الامر بالمعروف و النهي عن المنكر، ولاية الفقيه، النظام القانوني في الاسلام مقارناً بالنظم الوضعية المعاصرة، فلسفه حقوق، حقوق بین‌الملل اسلامی، حقوق اساسی، ضمانت‌های اجرایی قانون اساسی، مردم سالاری دینی، اسلام، کثرت‌گرایی، حقوق شهروندی و جامعه مدنی، مفهوم ولایت مطلقه فقیه در حقوق و سیاست و فقه، کنکاشی درباره اختیارات و وظایف رهبری.

از جمله سوابق فعالیت‌های فرهنگی، آموزشی و سیاسی ایشان، عضویت در شورای نگهبان قانون اساسی به عنوان حقوقدان، عضویت در جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، عضویت مجلس خبرگان رهبری، عضویت در هیئت علمی موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، عضویت در هیئت علمی و مدیر مدرسه تخصصی فقه و حقوق مرکز جهانی علوم اسلامی و عضویت در کمیته قضا و حقوق مرکز مدیریت حوزه علمیه قم است.

گفتگوی زیر در موضوع فقه حکومتی توسط مجله «تاجتهد» با ایشان تدارک دیده شده است.

● «تاجتهد»: در ابتدا باید از حضرت استاد تشکر کنیم که این فرصت گرانبها را به ما دادند که درباره بحثی جدید و مورد نیاز جامعه از محضرشان استفاده کنیم.

در تعریف فقه گفته‌اند که فقه مجموعه قوانینی است که به افعال مکلفین می‌پردازد و در حقیقت نیازهای فردی تا نیازهای اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و... را برطرف و هندسه‌ی جامعه اسلامی را تدوین می‌کند. اکنون با توجه به اینکه موضوع در این مصاحبه بحث فقه حکومتی یا به اصطلاح رایج فقه حکومتی است، بیان کنید که آیا تعریف فقه حکومتی با تعریف پیش گفته متفاوت است؟

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم. بسم الله الرحمن الرحیم. الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین. تعریف فقه روشن است و همان‌طور که فقها در کتاب‌های فقهی آورده‌اند، فعل مکلف است. حکومتی و غیر حکومتی آن هم به یک معنا است؛ ولی عرصه و قلمرو فقه متفاوت است. گاهی عرصه‌ی این فعل مکلف، افعالی است که صرفاً

رابطه‌ی مکلف با خدا را از جهت تعبد و عبادت بررسی می‌کند که به آن فقه عبادت می‌گویند؛ گاهی رابطه مکلف را با مکلف دیگر از حیث معاملات مشخص می‌کند که به آن فقه معاملات می‌گویند و گاهی بحث آن درباره تشکیل خانواده و احکام زوجیت و نکاح و طلاق است که به آن فقه خانواده می‌گویند و همین‌طور در باب‌ها و کتاب‌های مختلف از طهارت تا دیات گسترش پیدا کرده است؛ به تبع همین، ما معتقدیم که فقه، همه‌ی عرصه‌ها و قلمروهای گوناگون زندگی را در برمی‌گیرد.

بابی در کافی وجود دارد که در وسائل الشیعه هم آمده است به نام «کل ما تحتاج الیه الامة»^۱ فیه کتاب أو سنّة و إنّ الله جعل لكل شی حدّاً و لمن تعدی ذلك الحد حدّاً». جعل لكل شی حدّاً یعنی قانون؛ بنابراین قلمرو فقه خیلی گسترده است. یکی از این عرصه‌ها، عرصه حکومت است و در اصطلاح فقه الحکومه می‌گویند. در فقه الحکومه مباحثی مطرح است؛ از جمله اینکه حکومت چه حکمی دارد و آیا حکومت در اسلام هست یا نه، از احکام اولیه است و در اسلام مثل صلوات، صوم، حج، زکات، خمس، امر به معروف و نهی از منکر تشریح شده است یا یک امر وضعی و عرفی است؟ بعضی از متفکران بزرگ اسلام مثل آیت‌الله شهید صدر رضوان الله تعالی علیه در کتاب الاسلام یقود الحیاء، جزوه‌ی اول آن لمحّة تمهیدیه فقهیه حول دستور جمهوریة الاسلامیه اعتقاد دارد که حکومت پدیده‌ای وحیانی و تشریح شده است: «الدولة ظاهرة النبویة» و انبیا و اوصیا بعد او هم بایستی آن را محقق کنند و حکومت برای آن‌ها تشریح شده است. حال در خارج یا توانسته‌اند حکومت تشکیل بدهند یا نتوانسته‌اند تشکیل بدهند؛ مثلاً رسول الله تشکیل داد و هنگامی که از این منظر به انقلاب اسلامی و تشکیل دولت در ایران اسلامی و تحقق و استقرار نظام جمهوری اسلامی نگاه می‌کند، می‌گوید: این جمهوری اسلامی آرزو و آمال انبیا را محقق کرد: «لقد تحقق حلم الانبیاء»

و البته به آیه ۴۴ سوره مائده استناد می‌کند؛ همچنین علامه طباطبائی هم به آیه ۲۱۳ سوره بقره و همین آیه ۴۴ سوره مائده استناد کرده و ممکن است این مطلب از آن استفاده شود.

پس یک سؤال این شد که حکومت هست یا نیست؟ تشریح شده یا تشریح نشده؟ این یک مسئله بنا بر اینکه اسلام حکومت دارد. سؤال بعدی این است که چه کسی باید در رأس حکومت قرار بگیرد؟ ریاست عامه برای حکومت دینی بر عهده‌ی کیست؟ البته طبق نظر درستی که شیعه دارد، ریاست حکومت باید به عهده‌ی امام منصوب باشد و این مورد اتفاق شیعه است و در عصر غیبت به عهده‌ی نائب عام امام زمان علیه‌السلام است.

در اینجا بحث ولایت فقیه مورد گفتگو واقع می‌شود که از بحث‌های فقه حکومت است؛ غیر از اینکه چیستی حکومت، ولایت فقیه هم مطرح می‌شود. حالا اگر ولی فقیه در رأس حکومت قرار گرفت، غیر از احکام فرعی‌ی شرعی که از ادله اربعه (یعنی کتاب، سنت، عقل و اجماع) استنباط می‌شود چه اختیاراتی دارد؟ بحث حکم حکومتی چیست؟ حکم اولی چیست؟ حکم ثانوی چیست؟ مصلحت چیست؟ ولی فقیه چه اختیاراتی در این عرصه دارد؟ این هم جزء بحث فقه حکومتی است.

بحث بعدی در مورد قوانین این دولت اسلامی است که باید چه شاکله‌ای داشته باشد؟ عزل و نصب‌ها و ساختار دولت اسلامی چه باید باشد؟ روابط دولت اسلامی با آحاد امت اسلامی و شهروندان دولت اسلامی چگونه باید باشد؟ به عبارت دیگر، چه حقوق و تکالیف متقابل بین دولت و ملت وجود دارد؟ این هم از عرصه‌های مهم است. مکلفین نسبت به دولت اسلامی چه تکالیفی دارند؟ دولت اسلامی نسبت به مکلفین چه تکلیفی دارد؟ اصلاً شخصیت حقوقی دولت و سازمان‌های دولتی جدا از شخصیت حقیقی افراد قابل اثبات است؟

بحث بعدی این است که رابطه این دولت با دولت‌های دیگر باید چگونه باشد؟ عقود قراردادهای، جنگ و صلح‌ها و منابع مالی دولت اسلامی چگونه تأمین می‌شود؟ همینطور اگر من بخواهم فهرست بگویم ادامه دارد. پس مجموعه‌ی مباحثی که با محوریت حکومت و احکام حکومت و رابطه‌ی دولت و ملت و تکالیف متقابل دولت و ملت است، یک عرصه‌ی فقهی است که به اصطلاح آن را فقه حکومت می‌گویند.

حکومت یکی از عرصه‌ها و قلمروهای فقه است و اگر بخواهم با رشته‌های معاصر معادل‌سازی و مقایسه کنم، در حقوق رشته‌ای است به نام حقوق اساسی که رابطه‌ی سیاسی دولت و ملت را بیان می‌کند. حقوق اساسی در واقع یکی از شاخه‌های فقه حکومتی است. شاخه‌ی دیگر حقوق، حقوق اداری است که در آن رابطه استخدامی که بین دولت و ملت برقرار می‌شود مورد بحث قرار می‌گیرد. فقه اداری یکی از شاخه‌های بحث حکومت است. افرادی در جامعه تخلف می‌کنند که مجازات و عقوبت‌ها حقوق جزائی را تشکیل می‌دهد. فقه جزائی هم یکی از شاخه‌های حقوق و فقه حکومت است. رابطه‌ی کارگر و کارفرما که در اینجا فقه کار مطرح می‌شود که آیا این با فقه کتاب الاجاره یکی است یا متفاوت است. بحث مالیات و وسائل مالیاتی هم یکی از عرصه‌های فقه حکومتی است.

بنا بر این، تعریف فقه حکومتی با بقیه شاخه‌های فقه از لحاظ ماهیت فرق ندارد. موضوع فقه فعل مکلف است؛ ولی عرصه و قلمرو و متعلق فعل مکلف متفاوت است که هر جا

متعلق فعل مکلف حکومت و مسائل درباره حکومت شد، به این فقه حکومتی می گویند.

• **تاجتھا:** در حقیقت فرمایش شما به این مطلب برمی گردد که بشر مدنی بالطبع، بدون در نظر گرفتن با سانس و حاکم و حکومت تقریباً منتفی است. حال با توجه به کلام امیر المومنین علیه السلام که فرمود: «لابد للناس من امیر برّ او فاجر» قطعاً فقه باید مشخص کند این فرد به عنوان فرد معمولی چه تکالیفی نسبت به حکومت خود دارد و حکومت چه تکلیفی نسبت به این فرد دارد؟

امام راحل رحمه الله در جایی از کتاب ولایت فقیه به روایت علی بن ابی حمزه بطائنی استدلال می کند که در روایت آمده است: «لِأَنَّ الْمُؤْمِنِينَ الْفُقَهَاءَ حُصُونُ الْإِسْلَامِ كَحِصْنِ سُورِ الْمَدِينَةِ لَهَا.» ایشان درباره ی این موضوع که فقها حصن اسلام هستند، بسیار بحث می کنند و سپس می فرمایند:

«لا يبقى شك في أن الفقيه لا يكون حصناً للإسلام - كسور البلد له إلا بأن يكون حافظاً لجميع الشؤون؛ من بسط العدالة، و إجراء الحدود، و سدّ الثغور، و أخذ الأخرى و الضرائب، و صرفها في مصالح المسلمين، و نصب الولاة في الأصقاع، و إلا فصرف الأحكام ليس بإسلام.»^۲

یعنی اسلام صرفاً احکام نیست؛ بلکه اجرای احکام است. بعد این جمله ی خیلی مهم را بیان می کنند:

«بل يمكن أن يقال: الإسلام هو الحكومة بشؤونها، و الأحكام قوانين الإسلام، و هي شأن من شؤونها.»^۳

تاجتھا

اسلام همان حکومت با همه ی شئون آن و قوانین و مقررات این حکومت هم اسلام است؛ به عبارت دیگر، قوانین و مقررات و مسائل فقه، یکی از شئون حکومت است. «بل الاحكام مطلوبات بالعرض.»

خیلی عجیب است. فرموده اند: بلکه احکام مطلوبات بالعرض هستند و هدف از اجرای احکام، کمال انسان؛ حیات طیبه در دنیا، بندگی خدا، قرب الهی و بسط عدالت و نظم و امنیت و رفاه است. بعد می فرمایند:

«و أمور آلیة لإجرائها و بسط العدالة فكون الفقيه حصناً للإسلام كحصن سور

۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص: ۲۸.

۲. کتاب البیع، ج ۲، ص ۶۳۲.

۳. همان، ص ۶۳۳.

المدينة لها، لا معنى له الا كونه واليا له نحو ما لرسول الله و للأئمة صلوات الله عليهم
أجمعين من الولاية على جميع الأمور السلطانية.»

یعنی همان گونه که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سلطان مسلمین بوده و یک اوامر سلطانی داشته
است، فقیه هم می تواند اوامر سلطانی داشته باشد.

● **تأجتها:** آیا در فقه حکومتی قواعدی وجود دارد که به عنوان قواعد اساسی به آنها نگریسته
شود و قواعد دیگر را تحت تأثیر خود قرار دهد و به اصطلاح حقوق دانان در تعارض بین
قانون های پایین دستی، قانون اساسی مقدم است. مثلاً ما می توانیم به آیاتی مثل آیه «ولن يجعل
الله للكافرين على المؤمنين سبيلاً» به عنوان سند بالادستی نسبت به سایر احکام نگاه کنیم یا نه؟
یعنی این آیه می تواند به عنوان جهت دهنده ی روابط اقتصادی، سیاسی، فردی و دیگر روابط
مثل بحث فقه معاملات، فقه خانواده و فقه کار، یک سند بالادستی باشد؟

بعد از اینکه برای ما معلوم شد فقه حکومتی یعنی چه، بحث بعدی این است که ما فقه
حکومتی را چگونه و بر اساس چه روشی بر پایه ی این فقه مدون از کتاب طهارت تا دیات
بحث کنیم. این قاعده ای که شما بیان کردید، قاعده ای از قواعد فقهی است و در کنار این
قاعده، صدها قاعده ی فقهی دیگر را هم می توانیم بحث کنیم که جایگاه این قواعد فقهی
در فقه حکومتی چیست و این یکی از بحث های روشی است. این سؤال، مطلبی پایه ای تر
را می طلبد که ما چگونه فقه حکومتی را بحث کنیم؟ یک نظر این است که در همین ابواب
فقهی آن ابوابی که در حوزه حکومت است (مثل جهاد، امر به معروف و نهی از منکر،
خمس، زکات، انفال، احواء موات، مشترکات کتاب قضا و شهادت، حدود، قصاص، دیات
و کتاب های مشابه) را استخراج کنیم و این ابواب را به صورت جداگانه اسمش را فقه
حکومت بگذاریم و ولایت فقیه را هم در کنار آن بحث کنیم که در این صورت به یک
قواعد معین و فوقانی نیاز داریم؛ مثل قاعده ی نفی سبیل، قاعده ی وجوب احترام به شعائر و
حرمت توهین به شعائر، قاعده تعاون علی البر و التقوی، قاعده حرمت اعانه بر اثم، قاعده ی
کل معصية فيها تعزير که برگرفته از «کل من ارتكب حراما او ارتكب كبيرة فيعزر» است و این
قواعد را استخراج کنیم به عنوان قواعدی که این ابواب فقهی با آن مرتبط است یا مثلاً قواعد
مربوط به جهاد و قواعد مربوط به امر معروف و نهی از منکر و ابواب مثل آن را استخراج
کنیم. این یک روش است که اینها را فقه سنتی می گوئیم؛ یعنی در واقع ابواب فقه سنتی را
جداگانه بچینیم و بعد آنها را بر پایه جواهر بحث کنیم و این بحث فقه حکومت باشد؛ اما

تأجتها

باید بدانیم که این ابواب فقهی در دورانی تدوین شده که فرض این بوده حکومت در دست جائر بوده و ائمه علیهم السلام و فقهای شیعه نتوانسته‌اند حکومت تشکیل بدهند و احکام تقیه و احکام نحوه‌ی تعامل با ائمه‌ی جور و حکومت جور بر این ابواب غلبه پیدا کرده است که این نکته در استنباط بی‌تاثیر نیست. روش دیگر برای اینکه ما عرصه‌های فقه حکومتی را به شکل مبنایی‌تر بحث کنیم این است که مبانی و اصول و قواعد متناسب با فقه حکومت را پایه‌ای‌تر تدوین کنیم و البته از فقه سنتی مدد بگیریم؛ یعنی به جای اینکه مثلاً بگوییم قاعده نفی سبیل، یک قاعده فوقانی است، بگوییم وجوب تأسیس نظام و حفظ نظام یک قاعده‌ی فوقانی است و فوقانی‌تر از وجوب تأسیس و حفظ و تداوم نظام، قواعد مربوط به حفظ و گسترش دین و دفاع از آن است که وظیفه‌ی ذاتی حکومت همین قاعده‌ی فوقانی است؛ به عبارت دیگر، بگوییم باید حکومت اسلامی باشد و در رأس آن، حاکم اسلامی و ولی فقیه باشد. این حکومت را باید داشته باشیم و الاً اختلال نظام می‌شود و سپس وجوب حفظ نظام را مطرح کنیم و قاعده‌ی وجوب حفظ نظام را فوقانی بدانیم و بگوییم برای حفظ نظام همه ما وظایفی داریم و بحث کنیم که وظایف ما چیست و این وظایف را استخراج کنیم. بعد از آن بررسی کنیم که قواعد اهداف حکومت چیست و وظایف این حکومت چیست و این وظایف را استخراج و کشف کنیم. بعد متناسب با اهداف و وظایف، اصول و قواعدی که این اهداف و وظایف را برای ما تأمین می‌کند چیست. بر پایه‌ی این اصول و وظایف سیاست‌های عام چیست. این همان است که اسمش را سیاست شرعی یا تدابیر سلطانی می‌گذارند. بعد نوبت می‌رسد به اینکه ساختار چگونه می‌تواند باشد و رابطه‌ی بین قوانین ثابت و متغیر چه می‌تواند باشد. اختیارات حاکم اسلامی و حقوق ملت چیست. این طور نیست که ما فکر کنیم یک یا دو قاعده‌ی فوقانی را که در ابواب فقه سنتی امروز ما مدون است مبنا قرار می‌دهیم و می‌گوییم این همان فقه حکومتی است. قاعده‌ای که فرمودید (قاعده نفی سبیل) قطعاً جزء قواعد تأثیرگذار است که در خیلی از ابواب فقه حکومتی به آن استدلال می‌شود؛ مانند رابطه‌ی دولت اسلامی با دولت‌های دیگر، روابط دولت اسلامی با اهل کتاب به عنوان شهروندان دولت اسلامی و خیلی از موارد دیگر؛ اما خود این قاعده یا چند قاعده‌ی دیگر پاسخ‌گوی همه‌ی عرصه‌ها نیست و همان‌طور که شما مستحضرید قاعده‌ی فقهی کبرای کلی تطبیق شده‌ی مسائل فقهی است و در ابواب مختلف ممکن است کارایی داشته باشد و این به سعه‌ی آن قاعده‌ی فقهی بستگی دارد. ممکن است یک قاعده‌ی فقهی در یک باب کاربرد داشته باشد؛ مثل قواعد مربوط به «الماء اذا بلغ قدر کرّ لا ینجسه شیء» که این فقط ارتباط با

تاجتاه

ماء و باب طهارت دارد؛ اما یک قاعده هم هست که با همه‌ی ابواب فقه مرتبط است؛ مثل قاعده‌ی اشتراک در تکلیف که از روایت نبوی «حکمی علی الواحد حکمی علی الجماعة» استفاده شده است. این قاعده برای همه ابواب است و در باب حکومت هم کاربرد دارد؛ به این بیان که به دلیل همین قاعده اشتراک در تکلیف نمی‌توانیم بین فعل مکلف در عرصه‌ی فرد و فعل مکلف در عرصه اجتماع مرزبندی کنیم؛ چون پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است: «حکمی علی الواحد حکمی علی الجماعة» که هم شامل عالم و جاهل، هم شامل مخاطبین و مشافهین و غائبین، هم شامل فرد و جماعت و هم شامل حکومت و غیر حکومت می‌شود. پس قاعده‌ی اشتراک در تکلیف اعم از قاعده‌ی نفی سبیل است که بحث و سיעی می‌طلبد.

● **تأیید:** در حقیقت قاعده‌ای که ما اینجا داریم اسناد و قواعد بالادستی مثل وجوب حفظ نظام و امثال آن است.

مثل قاعده اشتراک در تکلیف و خیلی قواعد دیگر؛ مثلاً احکام حسبه در خیلی از ابواب حکومت ساری و جاری می‌شود.

● **تأیید:** بحث فقه‌های مضاف مثل فقه سیاسی، فقه حکومتی، فقه تربیت، فقه عبادات و فقه معاملات به خوبی مطرح شده است؛ اما فقه نظام‌ساز که هندسه‌ی فقه را ترسیم می‌کند، چه رابطه‌ای با فقه حکومتی دارد؟ اگر ما فقه را به منزله بدن یک موجود زنده در نظر بگیریم که برای همه‌ی نیازهایش برنامه دارد، این فقه نظام‌ساز چیست و رابطه‌ی فقه حکومتی با فقه نظام‌ساز چگونه است و فقه حکومتی کجای این هندسه قرار می‌گیرد؟

از لحاظ قلمرو فقه را تقسیم می‌کنیم: فقه عبادات، فقه معاملات، فقه خانواده، فقه جزائی، فقه تربیتی و در یک عرصه‌ی کلان‌تر فقه حکومت. فقه حکومت همان‌طور که گفتم، درباره حکومت است و متعلق فعل مکلف در آن حکومت و شئون آن است. این مطلب به این معنا نیست که وقتی بگوییم فقه حکومت، با فقه عبادات سر و کار نداریم؛ اتفاقاً در همین فقه عبادات: احکام نماز جماعت، نماز جمعه، احکام اذان و اقامه و از حیث شعائر: نماز عید فطر و عید قربان، رؤیت هلال و خیلی از احکام فقه عبادات وارد فقه حکومت می‌شود و حکومت چتری می‌شود که به همه شئون مربوط به عبادت مورد بررسی قرار می‌گیرد.

در فقه حکومت یک تداخل اصطلاحی هم وجود دارد. بعضی می‌گویند چه نسبتی بین فقه سیاست و فقه حکومت وجود دارد؟ اینها همه جعل اصطلاح است و این اصطلاحات هم اصطلاحات معاصر است. ما این اصطلاحات را در لسان شارع مقدس پیدا نمی‌کنیم.

تأیید

بستگی دارد که سیاست چه تعریفی داشته باشد؛ حکومت چه تعریفی داشته باشد؛ چه نسبتی بین سیاست و حکومت باشد. این تعریف‌ها به نظر بنده، عموم و خصوص من وجه است؛ یعنی «بعض فقه السياسة فقه الحكومة» مثل حقوق اساسی و «بعض الفقه السياسة ليس بفقه الحكومة»؛ سیاست به معنای قدرت قبل از تشکیل و تأسیس حکومت، سیاست به معنای عام؛ اما بعضی از احکام حکومت و فقه حکومت، فقه سیاست نیست؛ مثل آن عرصه‌ای که مربوط به قدرت و سیاست نیست؛ مثلاً در فقه حکومت ما در مورد خانواده، تدبیر منزل و تنظیم خانواده هم بحث می‌کنیم؛ اگر چه واژه‌ای داریم به نام السياسة الشرعية که تدابیر سلطانی را سیاست شرعی می‌گویند و حتی این اصطلاح در جواهر هم آمده است که به تدبیرات امام علیه‌السلام می‌گویند سیاست؛ پس وقتی می‌گوییم فقه سیاست یا فقه حکومت، به قلمروها و عرصه‌های فقه کار داریم؛ اما هنگامی که می‌گوییم فقه نظام یا فقه نظام‌ساز، به روش استنباط در فقه کار داریم. این دو میدان متفاوت است؛ به عبارت دیگر، ما به سه شیوه می‌توانیم فقه را استنباط کنیم: یک شیوه **فقه مسئله‌محور** است، یعنی مسئله جلوی ما باشد، بعد ادله‌ی آن را از کتاب، سنت، عقل و اجماع در بیاوریم؛ یعنی از کتاب طهارت تا دیات با یک مسئله مواجهیم. ما به این فقه مسئله‌محور می‌گوییم. در فقه مسئله‌محور قواعد فقهی هم البته می‌گنجد؛ زیرا ماهیت قاعده‌ی فقهی یک مسئله‌ی فقهی است که می‌تواند شعاع و میدان وسیعی داشته باشد و بر مسائل گوناگون قابل تطبیق است و گرنه آن قاعده هم یک مسئله است که بر مسائل گوناگون قابل تطبیق است. این یک روش می‌طلبد. سطح دوم از روش استنباط، **فقه نظریه‌محور** است؛ یعنی ما به جای استنباط مسئله، استنباط نظریه می‌کنیم. اجتهاد ما در اینجا برای کشف حکم شرعی یک مسئله‌ی خاص نیست؛ بلکه استنباط و اجتهاد یک نظریه است که مسائل و ابواب گوناگون را در بر می‌گیرد؛ مثلاً نظریه «الاسلام فی العلاقات الزوجية» در علاقات زوجیت و روابط خانوادگی، نظریه‌ی اسلام تشکیل خانواده‌ی آسان، تشکیل خانواده مبتنی بر اخلاق، ریاست مرد در خانواده، عدم اختلاط، حفظ بنیاد مستحکم خانواده بر پایه‌ی مهر و محبت و الفت و ابتعاد از فروپاشی خانواده از طریق طلاق است. این چند مسئله در چند محور قرار دارد که زیر شاخه هر یک از آنها ممکن است ده‌ها مسئله فقهی باشد. وقتی اینها را کنار هم قرار می‌دهیم، چیزی تحت این عنوان به دست می‌آید که خانواده واحد بنیادین جامعه است و باید حفظ شود. به این فقه، نظریه‌محور می‌گویند، سپس مجموعه‌ی نظریات اسلام در مورد خانواده، اقتصاد، فرهنگ، اجتماع، سیاست، امنیت، دفاع و خلاصه همه‌ی ابعاد فرهنگی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و امنیتی که کنار هم چیده شود، یک مکتب

تاجتاج

و یک نظام درست می‌کند و در اینجا مراد از واژه نظام یعنی سیستم. سیستم در زبان انگلیسی یعنی مجموعه اجزای به هم پیوسته، مرتبط، هماهنگ، موزون و هدفمند. اسلام، نظام است و نظام اعتقادی و نظام اخلاقی و فقهی آن به هم پیوسته است. بعد زیر مجموعه‌ی نظام فقهی، نظام‌های گوناگونی داریم که این نظام‌ها بر نظریاتی منسجم مبتنی است.

گاهی یک مسئله‌ی جزئی را می‌خواهیم استنباط کنیم و گاهی در پی استنباط نظریه‌ی اسلام در بخشی از ابواب هستیم و گاهی در صدد اجتهاد برای شناخت اسلام به عنوان نظام هستیم. اسلام یعنی مجموعه‌ی استنباط‌های فقهی در مسیر و هدف واحد که سعادت و فلاح و کمال انسان و حرکت او به سمت جاودانگی را تأمین می‌کند و نسبت به همدیگر هم‌پوشانی دارند. اگر ما به شکلی استنباط کنیم که گویی احکام متناقض و ضد هم را استنباط کنیم، این دیگر فقه نظام‌ساز نمی‌شود. منطق فقه نظام‌ساز به شکل یک هندسه‌ی به هم پیوسته، شاکله‌ی واحدی را تأمین می‌کند؛ پس وقتی می‌گوییم فقه حکومت، این فقه حکومت می‌تواند از نظر ماهیت فقه مسئله‌محور و فقه نظریه‌محور باشد. فقه نظام‌ساز و فقه غیر حکومت نیز همین‌طور می‌تواند باشد. بنابراین فقه نظام یک روش استنباط است؛ اما فقه حکومت عرصه و قلمرو استنباط است.

• **تأجتهاد:** در صورتی که یک فقیه به بحث فقه حکومت نگاه نظریه‌محور داشته باشد، همان‌طور که از اول طهارت تا دیات نگاه نظریه‌محور دارد، آیا این می‌تواند در استنباط او تأثیر بگذارد؟ قطعاً تأثیر می‌گذارد؛ البته به نظر ما روش استنباط نظریه‌محور و نظام‌محور یک روش عمیق استنباط است که احاطه به معارف اسلامی را می‌طلبد و اگر کسی فقیه مسئله‌محور نشود، یعنی نتواند در ابواب مختلف فقه به صورت مسئله‌محور اجتهاد کند، نمی‌تواند فقیه نظریه‌محور و فقیه نظام‌محور شود. چیزی که در این زمان رایج شده این است که طلاب می‌خواهند مثلاً با خواندن رسائل، مکاسب و کفایه، بدون اینکه ملکه اجتهاد را به دست آورند، در یکی از رشته‌ها یا در همه فقه متخصص و مجتهد شوند و این ممکن نیست و حتی نمی‌توانند در هیچ یک از رشته‌های فقهی صاحب‌نظر شوند؛ این دقیقاً مثل رشته‌ی پزشکی است که هر شخص باید در ابتدا پزشک عمومی باشد، بعد مثلاً متخصص شبکیه می‌شود و معقول نیست کسی بدون اینکه پزشک عمومی باشد بتواند چشم‌پزشک شود؛ چه برسد به اینکه متخصص شبکیه شود؛ همچنین کسی که به اجتهاد مصطلح نرسد، نمی‌تواند مجتهد نظریه‌محور و مجتهد نظام‌محور شود. این مجتهد نظریه و مجتهد نظام یک مرتبه خیلی عالی از اجتهاد می‌خواهد؛ مثل اجتهاد شهید صدر رضوان الله تعالی علیه که یک مجتهد و فقیه

نظریه پرداز و یک فقیه نظام و نظام ساز بود که در همان جلد اول کتاب اقتصادنا، منهج و روشش را برای کشف نظریه و کشف نظام و مکتب بیان کرده است یا مثلاً شهید مطهری رحمه الله علیه یک فقیه نظریه و فقیه نظام بود. ایشان در یکی از کتب خود می فرماید: همان طور که ما در مورد حکم مالکیت فردی و مالکیت دسته جمعی و حدود مالکیت باید استنباط کنیم که این فقه مسئله محور می شود؛ باید اجتهاد بکنیم در مورد نظام سرمایه داری که اصلاً نظام سرمایه داری به شکل کلان مورد تأیید اسلام است یا نه؟

این اجتهاد در مورد نظام سرمایه داری، اجتهاد در مورد یک نظام اقتصادی است و به دهها قاعده‌ی فقهی و صدها مسئله‌ی فقهی نیاز دارد؛ به یک نگاه جامع از لحاظ جهان بینی و احاطه به معارف اسلام و شناخت کلان اسلام و مبانی آن احتیاج دارد و گرنه کسی نمی تواند با اجتهاد یک یا دو حدیث و آیه و کنار هم گذاشتن یک مسئله، بگوید من قوه ترجیح دارم؛ پس اسلام این را تأیید یا رد می کند.

اجتهاد در مرتبه نظریه و نظام، اجتهاد در سطح بالا است و اینکه حضرت امام رحمه الله علیه می فرماید اجتهاد مصطلح در حوزه‌ها کافی نیست، به این معنا است که اجتهاد مصطلح لازم است؛ ولی کافی نیست. بدون اجتهاد مصطلح نمی توانیم به اجتهاد نظام و اجتهاد نظریه برسیم. ممکن است فکر کنیم که در این اجتهاد مصطلح که مسئله محور است متوقف شویم و بدون کاوش در اعماق اجتهاد و شناخت نظریه‌ها و نظام اسلام می توانیم اسلام را حاکم کنیم و نگاه جامعی به آن در عرصه‌ی اجرا داشته باشیم. امام رضوان الله علیه می فرماید: این شدنی نیست.

بنابراین فقه حکومت مربوط به قلمرو فقه است؛ اما فقه نظریه و فقه نظام، شیوه و روش استنباط است که احاطه بر معارف اسلام را می طلبد.

تاجتھا

● **تاجتھا:** سخن شما این است که داده‌ها یکی است؛ اما مهم این است که در چه دستگاہی و به قول امروزی‌ها در چه ماشینی می ریزیم و خروجی آن چیست؟
بله! یعنی ناظر به اهداف و وظایف است. ناظر به تحقق حاکمیت اسلام است.

● **تاجتھا:** با توجه به نگاه جدیدی که فرمودید، این اصول فقهی که الان هست آیا مربوط به همان نگاه اول است؟ در نگاه جدید به فقه آیا اصول فقه جدید هم می خواهیم یا می توانیم همین اصول فقهی را که الان هست استفاده کنیم؟

به نظر بنده اصول فقه جدید نمی خواهیم به خلاف بعضی از دیدگاه‌ها که فکر می کنند باید یک اصول فقه جدید ابداع کنیم؛ چون ادله‌ی فقه یکی است و هنگامی که می گوئیم

یک عرصه‌ی فقهی به نام فقه نظریه و فقه نظام داریم، به این معنا نیست که ما ادله‌ی فقه را می‌خواهیم دگرگون کنیم. ادله‌ی فقه همان است؛ یعنی کتاب، سنت، عقل و اجماع و چیزی به آن اضافه نمی‌شود. اینکه امام رحمه‌الله می‌فرماید: زمان و مکان در اجتهاد نقش دارد، به این معنا نیست که زمان و مکان جزء ادله‌ی فقه شده است؛ بلکه می‌خواهد بفرماید زمان و مکان در فقه در شناخت و تنقیح موضوعات پیچیده و امثال این‌ها تأثیر دارد یا مثلاً بعضی‌ها بخواهند مصالح مرسله یا قیاس را هم به اصول اضافه کنند، این خروج از شیوه‌ی اصول فقه است؛ زیرا اصول فقه برای تحصیل حجت در فقه است: هو العلم بالكبریات التي لو انضمت اليها صغریاتها لانتجت حکما شرعیا. به نظر ما اصول فقه مورد نیاز یک اصول فقه است؛ اما چیزی که اینجا به آن نیاز داریم، فلسفه‌ی مضاف و فلسفه‌ی اصول فقه است نه خود اصول فقه. اصول فقه در این نگاه همان اصول فقه است؛ اما فلسفه‌ی اصول فقه را - که در واقع مبانی اصول فقه حساب می‌شود - نیاز داریم. به غیر از فلسفه‌ی اصول فقه، فلسفه‌های مضاف هم مورد نیاز است: فلسفه حکومت، فلسفه سیاست، فلسفه اقتصاد، فلسفه مدیریت، فلسفه حقوق، فلسفه اخلاق و خلاصه هر فلسفه‌ی مضافی که پایه و مبنا شود برای اینکه بتوانیم حکومت را موضوع‌شناسی کنیم و بر پایه‌ی شناخت دقیق موضوع، احکام مربوط به حکومت را بشناسیم. این حلقه‌ی مفقوده الان وجود ندارد. این یک نیاز است؛ پس علاوه بر فلسفه‌ی اصول فقه، فلسفه‌ی حکومت یا همان فلسفه‌ی مضاف با ابعاد گوناگونش مورد نیاز است.

سومین چیزی که نیاز داریم، کشف نظامات اسلامی است. منظورمان از نظامات اسلامی یعنی نظام تربیتی، اقتصادی، اجتماعی، خانواده، امنیتی، سیاسی و دیگر نظام‌هایی که باید کشف و استنباط کنیم. برای اینکه به فقه حکومت برسیم باید کشف این نظامات و استقرار فلسفه‌ی مضاف مبتنی بر این‌ها و تدوین فلسفه اصول فقه نماییم و برای اینکه به اینها برسیم، یک پیش‌نیاز دیگر هم داریم و آن تحول در علوم انسانی است؛ یعنی تا زمانی که در علوم انسانی بر پایه‌ی نگاه قرآن و سنت، تحول ایجاد نکنیم، نمی‌توانیم نظامات اسلامی را کشف کنیم و تا زمانی که نظامات اسلامی را خوب کشف نکنیم، نمی‌توانیم به این فلسفه‌ی حکومت و دیگر فلسفه‌های مضاف برسیم و تا زمانی که به این فلسفه‌ها دست پیدا نکنیم، نمی‌توانیم درکی نسبت به فلسفه‌ی اصول فقه داشته باشیم و تا زمانی که فلسفه‌ی اصول فقه را با این نگاه در کنار این‌ها نیاوریم، نمی‌توانیم از اصول در تطبیق استفاده کنیم نه اینکه به یک اصول جدید نیاز داریم. استفاده از اصول فقه مهارت و اجتهاد می‌خواهد؛ در واقع

تفریع فروع و رد فروع بر اصول متوقف بر این پیش‌نیازها است؛ پس لازم نیست یک اصول فقه جدید بنویسیم. اصول فقه موجود نیاز به تنقیح دارد. اگر منظور از اصول فقه جدید، تنقیح اصول فقه و تبویب جدید آن و تقدیم ابواب مهم بر ابواب غیر مهم یا ابواب مهم بر مهم است، چیز خوبی است که این به معنای اصول فقه جدید نیست؛ تنقیح اصول فقه است یا اینکه به عنوان مثال دلیل عقل را خیلی مفصل توضیح نداده‌اند و ما دلیل عقل را توسعه بدهیم و مفصل با مصادیق گوناگون بیان کنیم یا مثلاً بعضی از مسائل را مفصل بحث نکرده‌اند مثل مسئله‌ی عرف، مسئله‌ی مصلحت و مسائل رابطه‌ی احکام امضائی و تأسیسی، تعبدی و توصلی، واجبات نظامیه یا همان واجبات کفاییه و این‌گونه موارد را می‌توانیم با یک نگاه توسعه بدهیم؛ اما اینکه بیاییم چیز جدیدی تدوین کنیم و آن را اصول فقه بنامیم، این اصول فقه نخواهد بود. اصول فقه علم به ادله و حجت است که اکنون وجود دارد.

• **تاجتاج:** آیا فقه با این نگاه جدید پیشینه دارد یا نه؟

در واقع پیشینه داشته؛ اما پیشینه‌اش خیلی کم‌رنگ بوده است؛ از جمله کتاب تحریر المجله‌ی شیخ محمد حسین کاشف‌الغطا که تا حدودی با این نگاه بوده است. از فقه‌های معاصر می‌توانیم کتاب بلغة الفقیه مراغی را نام ببریم؛ اما اهل سنت در قالب فقه سلطانی یا فقه سیاسات شرعیه یا فقه احکام سلطانی، زیاد بحث کرده‌اند و فقه‌های ما این‌گونه مباحث را نه در فقه بلکه در کتاب‌های مربوط به فلسفه‌ی اخلاق، فلسفه‌ی سیاست و در کتاب‌های الهیات در باب امامت و نبوت نیز آورده‌اند. یکی از حقوق‌دان‌های معاصر به نام دکتر علی مقلد - که حقوق‌دان حقوق عمومی است - باب امامت کتاب تجرید الاعتقاد خواجه نصیرالدین طوسی را گرفته و نامش را گذاشته «نظریة الحکم عند خواجه نصیر الدین الطوسی»؛ بعد عناوین جدید فقهی و اصطلاحی به ابواب امامت داده که با بحث فقه حکومت سازگار است.

این یک عرصه‌ی عریض است. به نظرم ورود در فقه حکومتی، مهارت فقهی می‌خواهد و یک فقیه ماهر و مسلط بر معارف اسلام نیاز دارد که ورود کند و این یک مستوای عالی فقهی است و ضرورت هم دارد.

• **تاجتاج:** بفرمایید که شیعه از چه زمانی زمینه و پیشینه ورود به مباحث حکومتی را داشته

است؟

معلوم است که شیعه معتقد به امامت الهی است و امامت را روح اسلام می‌داند و دین را

بدون امامت ناقص می‌داند و حکومت پرتوی از امامت الهی است؛ بنابراین تئوری شیعه بر پایه تشکیل حکومت دینی و اسلام در فضای وجود حکومت الهی تداوم خواهد داشت. همه می‌دانیم که ائمه علیهم‌السلام موفق به تشکیل حکومت نشدند به جز امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه‌السلام که در آن مدت کوتاه به سه جنگ مبتلا شدند؛ بلکه بعد از عصر حضور ائمه علیهم‌السلام و غیبت صغری و کبرای امام زمان علیه‌السلام فقط در عصر حاضر تشکیل شده است. بنابراین فقهای امامیه در عصر غیبت در رأس حکومت قرار نگرفتند و چند مسئله پایه‌ای برای آنان مطرح بود که در دستور کار قرار دادند و در مورد آن بحث کردند:

یکی مسئله ولایت جور و حرمت اطاعت از امام جائز و حرمت معونه ظالمین بود؛ البته بحث هم کرده‌اند که در چه مواردی می‌شود با حکومت جائز تعامل کرد و احکام تقیه در این زمینه چیست.

یکی از مواردی که در اصل مربوط به امام مسلمین است، مثل انفال، اراضی خراجیه، مقاسمه و امثال آن، حکمش در زمان حکومت جائز چیست؟ یا زکات و رابطه زکات با مرجع تقلید و امام مسلمین در عصر غیبت که مستحب است زکات را به امام بدهند و اگر مطالبه کند واجب است به حاکم بپردازند؛ بنابراین مباحث حکومتی در حاشیه وجود حکومت جائز توسط فقها مورد بحث و بررسی قرار گرفته است نه در متن وجود حکومت دینی و همان‌طور که گفتم شیعه در عصر غیبت برای حفظ نظم خود دولت در دولت تشکیل داده بود و البته حوزه‌های علمیه از لحاظ تطور تاریخی، مراحل را گذراند: مرحله تأسیس، مرحله تثبیت، مرحله تحکیم، مرحله تعمیق، مرحله مرجعیت عامه شیعی و مرحله تشکیل حکومت دینی که این حکومت دینی در دوران انقلاب اسلامی و دوران امام خمینی تأسیس شد و قبل از آن در حاشیه فقه، حکومت و بحث‌های فقه حکومتی مطرح بود؛ حکومتی که در واقع مولود فقه شیعی و فقه اهل بیت نبود؛ اما خیلی از مسائل فقه حکومت را مفروض بحث کردند، یعنی با فرض وجود امام حکمش چه می‌شود؟ با فرض وجود امام، یعنی مشروط به وجود حکومت و خیلی از احکامی که شرطش وجود امام است یا می‌گویند شرطش وجود حکومت است. اگر ما به این اصطلاحات نگاه کنیم: اصطلاح امام، اصطلاح والی، اصطلاح سلطان، اصطلاح حاکم و... از چیزهایی است که دلالت دارد مباحث حکومت در شیعه وجود داشته است؛ مثلاً چند مسئله را اینجا می‌خوانم: شیخ طوسی در نهاییه در بحث امر به معروف و نهی از منکر - که متوقف بر ید است و به تأدیب نیاز دارد - یا جرح یا الم یا ضرب، می‌فرماید:

«فأما باليد، فهو أن يؤدّب فاعله بضرب من التأديب: إمّا الجراح أو الألم أو الضرب، غير أنّ ذلك مشروط بالإذن من جهة السلطان حسب ما قدّمناه.»^۱

این امر به معروف و نهی از منکر در مرتبه ید متوقف بر وجود سلطان است. این در نهایت شیخ وجود دارد.

یا مرحوم محقق حلی رحمه الله، صاحب شرایع، می فرماید:
«لو افتقر الى الجراح او القتل. هل يجب؟ قيل نعم. وقيل لا الا باذن الامام و هو الاظهر.»

منظور از اذن امام، همین تعزیرات به وسیله حکومت است. این یک نوع تعزیر است. امر به معروف و نهی از منکر سه مرحله دارد به قلب، به لسان، به ید. ید و اقدام فیزیکی کار حکومت است که باید جلوی منکرات را بگیرد. امام را عرض کردم که مفروض فرض کردند و بر فرض وجود حکومت و فرض وجود امام این احکام جاری است.

مثال دیگر در بیع و شراء در فقه معاملات، آن کسی که می تواند فروشنده باشد یا مالک یا ممن له ان یبیع. حالا چه کسی حق معامله دارد؟ آب، جد، وکیل، وصی یا الحاکم امینه. حاکم کیست؟ همان حاکم شرع است با فرض وجود حکومت یا کسی که ولایت دارد از افرادی که تحت ولایت ایشان هستند و مولی علیه اند.

مثلا در بحث احتکار، بر فرض اینکه احتکار بنفسه و به حکم اولی حرام نیست، فروشنده اگر با احتکار به جامعه اسلامی ضرر برساند، حاکم می تواند او را مجبور به فروش کند. تسعیر و قیمت گذاری را هم که آیا وظیفه حاکم است یا نه بحث کردند. شیخ در متاجر نهایت می فرماید:

«و متى ضاق على الناس الطعام و لم يوجد الا عند من احتكره كان على السلطان ان يجبره على بيعه و يكرهه عليه.»

سلطان می تواند او را به فروش آن مجبور کند.

یا در کتاب دیون، اگر کسی بدهکار است و معسر نیست:

«فإن مطل و دفع كان على الحاکم حبسه و الزامه الخروج مما وجب عليه.»

۱. النهایة فی مجرد الفقه و الفتاوی؛ ص ۳۰۰.

۲. ضمیر به الامر بالمعروف و النهی عن المنکر برمی گردد.

حاکم می‌تواند بدهکار را حبس کند تا بدهی خود را بپردازد. اگر او را زندانی کرد و بعد معلوم شد که معسر است، می‌تواند او را آزاد کند. خُب! زندانی کردن کار کیست؟ کار حکومت است.

یا در مکاسب نهایی آمده که تولی امر به معروف ونهی از منکر بر عهده سلطان است: «تولی الأمر من قبل السلطان العادل الأمر بالمعروف و النّاهي عن المنکر الواضع الأشياء مواضعها، جائز مرغب فيه و ربما بلغ حد الوجوب.»^۱

اگر حاکم و سلطان کسی را نصب کند و بگوید نهی از منکر کن، واجب است این کار انجام شود یا اینکه کسی تولی امور کند از طرف سلطان:

«و متى ما تولّى شيئاً من أمور السلطان من الإمارة و الجبایة^۲ و القضاء و غیر ذلك من أنواع الولايات، فلا بأس أن يقبل على ذلك الأرزاق و الجوائز و الصّلاة.»^۳

حالا بحث این است که دستمزدها و هدایا چه می‌شود؟

«وان كان ذلك من جهة السلطان العادل كان ذلك حلالاً له.»^۴

اگر آن شخص ولایتش از طرف سلطان عادل است، اینها همه برای او حلال است. «و إن كان من جهة سلطان الجور، فقد رخص له في قبول ذلك من جهتهم، لأن له حقاً في بيت المال.»^۵

ولی اگر ولایتش از طرف سلطان جور باشد، ممکن است اجازه داده بشود؛ برای اینکه او حتی در بیت المال دارد. این در نهاییه شیخ طوسی ذکر شده است؛ همین‌طور واژه‌هایی مثل سلطان، حاکم، در کتاب حج، کتاب شرکت، کتاب ودیعه، کتاب وکالت، کتاب وصیت کتاب نکاح، در موارد بسیار متعدد در مورد نفقه زوجه، عقد نکاح، طلاق، نشوز، حل اختلاف، طلاق مجنون،ظهار، طلاق و حکم ایلاء، احیای موات، مزارعه، مساقات، لقطه، شهادت، حدود و انواع و اقسام آن، دیات و بحث اهل ذمه، همه این موارد در فقه آمده است؛ اما احکامی که متوقف بر حکومت است، مفروض گرفته شده است. متأسفانه فقهای شیعه

تاجتهد

سال سوم - پیش‌شماره‌ی دهم - بهار ۹۳

۱. همان؛ ص ۳۵۶.

۲. اماره یعنی حکمرانی و جبایه یعنی مالیات. (استاد)

۳. همان؛ ص ۳۵۷.

۴. همان.

۵. همان.

توفیق تشکیل حکومت را نداشتند. تشکیل حکومت مستلزماتی دارد که این مباحث متوقف بر تشکیل حکومت باید بیشتر بحث شود و در فضای وجود حکومت اسلامی و حکومت دینی بیشتر به آن پرداخته شود؛ البته بخشی از بحث‌ها تعطیل شد و حتی در کتاب‌های فقهی هم نیامد و فقهای شیعه گفتند: ما که حکومت نداریم، چرا اینها را بحث کنیم؟! لذا کتاب جهاد را بحث نکردند؛ امر به معروف را بحث نکردند یا اگر بحث کردند خیلی کم بحث کردند.

• **تأیید:** چرا کتاب قضا را خوب بحث کردند؟

کتاب قضا را هم با رویکرد حکومتی بحث نکردند با رویکرد قضای دعاوی بحث کردند؛ یعنی با این فرض که حکومت دستشان نیست و مراجعه به قاضی جائز هم جایز نیست؛ پس مؤمنان باید به حاکم شرع مراجعه کنند و باید بدانند چه احکامی را رعایت کنند؛ از این رو کتاب قضا و شهادت مورد ابتلا بود؛ پس اجمالاً مطلب راجع به بحث فقه حکومتی اصلاً در ذات تشیع و حکومت به نصب الهی وجود دارد و این الزاماتی دارد؛ اما چون شیعه موفق به تشکیل حکومت نبوده و اولین بار که حکومتی بر پایه دین و حکومت دینی تشکیل شده، در دوران انقلاب اسلامی بوده، بدیهی است که این‌گونه با فرض وجود دولت باید ادامه پیدا کند.

• **تأیید:** لطفاً منابع بحث فقه حکومتی و شیوه کار و پژوهش را برای پژوهشگران بیان کنید؟

یکی از منابع خوب در این زمینه «بلغة الفقیه» از سید بحر العلوم و کتاب «عناوین» سید میر ابوالفتح حسینی عراقی است و از فقهای معاصر، کتاب «معالم الحکومة الاسلامیة» آیت الله سبحانی دام‌ظله که مباحث حکومت را به شکل کلی بحث کرده است. کتاب «الاسلام یقود الحیة» از شهید صدر رحمه الله چند بحث را بعد از انقلاب اسلامی ایران نوشته است و «لمحة فقهیة تمهیدیة حول دستور الجمهوریة الاسلامیة». کتاب «خلافة الانسان و شهادة الانبیاء» و کتاب «منابع القدرة فی الدولة الاسلامیة» و کتاب‌های آیت‌الله سید کاظم حائری حفظه الله همه با رویکرد حکومتی است. برخی از کتاب‌هایی که ایشان در درس خارج هم تدریس کرده‌اند؛ از جمله: «اساس الحکومة الاسلامیة» که قبل از انقلاب آن را تدریس می‌کردند در مورد ولایت فقیه و مقایسه آن با نظام‌های معاصر بود که اگر بخوانید می‌بینید خیلی هم از اصول فقه استفاده کرده‌اند. کتاب دوم «الکفاح المسلح بالاسلام» که در این کتاب در مورد جهاد، حرمت حکومت جائز، بغی و محاربه فساداً فی الارض بحث کرده‌اند. کتاب سوم

تأیید

ایشان - که خیلی قابل توجه و با رویکرد فقه حکومتی است - کتاب «فقه العقود» است. بحث این کتاب دو جلدی مربوط به شخصیت حقوقی است؛ چون دولت یک شخصیت حقوقی است. کتاب دیگر ایشان «القضاء الاسلامی» در مورد قضا و شهادت است. کتاب «کلمات سدیة» از آیت الله مؤمن حفظه الله تعالی است که در این کتاب مقاله اول تراجم بین حق فردی و حق عمومی و مقاله‌ای مربوط به جهاد و مقالات دیگر با رویکرد حکومتی است و کتاب «الولاية الالهية» از ایشان در سه جلد و در مورد ولایت فقیه است. کتاب «مصدر التشريع و نظام الحكم فی الاسلام» از آیت الله شاهرودی حفظه الله تعالی و مجموعه مقالات ایشان که در مجله فقه اهل بیت چاپ شده و بعد به شکل کتاب به چاپ رسیده است، درباره فقه طب و فقه قضاء با رویکرد حکومتی و بایسته‌های حقوق جزاء و در واقع درس‌های قضایی ایشان است. قانون مجازات اسلامی با رویکرد فقه حکومتی نیز از ایشان چاپ شده است.

• تاجتاج: میزان تأثیر گذاری فقه حکومتی و نگاه حکومتی به ابواب فقه چقدر است؟

یک وقتی جامع الشتات را نگاه می‌کردم. یک عده از مرحوم میرزای قمی رحمه الله سؤال کرده بودند - بعداً مشخص می‌شود که اینها از همان درباریان بوده‌اند: - آیا شما الان که فتحعلی شاه به عنوان حاکم اسلامی با قوای روس می‌جنگد، او را به عنوان نایب امام زمان منصوب می‌فرمایید یا نه و آیا او را به عنوان حاکم مأذون در جنگ با قوای روس تأیید می‌کنید؟ مرحوم میرزای قمی از یک طرف می‌دیدند که نه می‌شود فتحعلی شاه را تأیید کرد، چون اینها دستگاه ظلمه بودند و نه می‌شود رد کرد؛ چون بالاخره به عنوان نماینده‌ای از حکومت اسلامی دارد با قوای روس می‌جنگد و دفاع می‌کند، اگر چه در نهایت در دفاعش هم موفق نشد، با این حال جوابی که میرزای قمی می‌دهد خیلی رندانه و زیرکانه است و می‌فرماید: من کجا و نایب امام زمان علیه السلام کجا که بخواهم اذن بدهم ایشان جهاد کنند؛ یعنی اینقدر میرزای قمی به این قضیه نگاه دقیقی داشتند ولو اینکه حاکم جور است ولی وقتی دایر مدار می‌شود امر حکومت جور که بر مسلمین است، ولی از طرف امام عصر منصوب نیست با مشرکین، جانب حکومت مسلمین را می‌گیرد اگر چه مأذون نیست.

از این داستان فهمیده می‌شود که چرا همه فقها فتوا داده‌اند در مسئله جهاد دفاعی که حتی تحت پرچم حکومت جائر هم از بیضه اسلام می‌توان دفاع کرد و در مسئله جهاد علیه روس‌ها، سرزمین اسلامی جدا شده بود و روس‌ها به ایران آمده بودند که اصل جامعه اسلامی را متلاشی کنند. دفاع از اسلام و کیان جامعه اسلامی در اینجا اهم و حرمت اطاعت از حاکم جائر مهم است و اهم بر مهم مقدم می‌شود؛ غیر از این، ما روایت داریم که امام

علیه‌السلام فرمود: در چنین شرایطی باید دفاع از کیان اسلامی و جامعه اسلامی و سرزمین اسلامی را نیت کند نه دفاع از حاکم جائز را و این فتوای همه فقها است که دفاع از بیضه اسلام واجب است هر چند در چارچوب حکومت جور باشد. طبعاً مرحوم میرزای قمی و خیلی از علما رسائل در جهاد نوشته‌اند با نام رسائل جهادیه که در واقع برای بسیج جامعه برای دفاع از اسلام صورت گرفته است. شما یک سؤال کلی‌تر داشتید و آن اینکه نگاه حکومتی چه تأثیری در استنباط فقهی دارد؟ در شناخت اولیه و ثانویه؟

وجود حکومت در اسلام برای استنباط خیلی از احکام مبنا می‌شود. اگر کسی قائل به حکومت در اسلام نشود و نگاهی به احکام در فضای وجود حکومت نباشد، قطعاً نگاهی در احکام فرد مکلف است نه جامعه مکلف و نه ساز و کارهای حکومت.

مثلاً اگر به استنباط احکام مربوط به نماز جماعت و نماز جمعه نگاه کنیم، یک‌بار مراجعه می‌کنید به روایات منهای فضای توجه به وجود حکومت؛ یک‌بار مراجعه می‌کنید به روایات در فضای اینکه اسلام یک حکومت دارد و یکی از برنامه‌های مهم حکومت، اقامه نماز است. این نگاه در ادامه استنباط قطعاً متفاوت است. آن نگاهی که نماز را منهای حکومت می‌بیند، دیگر نماز را به عنوان یک برنامه حکومت قرار نمی‌دهد. اقامه نماز جماعت می‌شود مستحب موکد. اهتمام به نماز جماعت می‌شود تکلیف مؤمنان. یک جایی بیشتر اقامه می‌شود یک جایی کمتر؛ اما اقامه نماز جماعت با فرض وجود حکومت، سؤال برای کسی که به آیات و روایات نماز جماعت مراجعه می‌کند این‌طور مطرح می‌شود: حکومت در تعظیم شعائر اسلامی و به شکل مخصوص نماز جماعت چه وظایفی دارد؟ دوم نماز جماعت در از بین بردن فحشا و فساد و جرایم اجتماعی و تحکیم همکاری و تعاون عمومی و تحکیم پیوند اجتماعی و آموزش دینی و تقویت انسجام و وحدت و ایجاد اعتماد متقابل بین نظام حکومت دینی و مردم از منظر دین چه نقشی می‌تواند داشته باشد؟ آن وقت با توجه به کارکردهای نماز جماعت تنظیم نماز جماعت‌ها، اهتمام به اقامه نماز جماعت‌ها، اهتمام به شئون مساجد که خاستگاه عبادت است، حتی به شأن موذن، به شأن خادم مسجد، به شأن امام جماعت و اینکه امام جماعت علاوه بر ویژگی‌های سستی که در فقه و روایات هست که قرائتش درست باشد و عادل باشد، غیر از این‌ها آیا ویژگی‌های دیگری هم باید داشته باشد؟ آیا هر کسی می‌تواند امام جماعت باشد؟ آیا امام جماعت مانند امام جمعه باید منصوب باشد؟ آیا باید توسط مرجعیت دینی یا نمایندگان مراجع معظم تقلید نصب بشود؟ امام جماعت نقش محوری در تقویت مساجد و تقویت نمازهای جماعت پیدا می‌کند، پس

تاجتاد

چکار کنیم که این نماز جماعت‌ها احیا بشود؟ وقتی به متون مراجعه می‌کنیم، می‌بینیم نماز در اصل تشریح جماعت بوده است نه فردی. اولین نمازی که رسول الله و حضرت علی و حضرت خدیجه علیهم‌السلام با هم خواندند، جماعت بود. دوم: اولین کاری که رسول گرامی اسلام حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله در مسیر تشکیل حکومت دینی انجام داد، تشکیل یک پایگاه محوری به نام مسجد بود، سپس نماز جماعت را در مسجد اقامه کرد و بعد فرمود همه باید در جماعت حاضر شوند. یک عده منافق نمی‌آمدند و هدفشان تضعیف جامعه اسلامی و تضعیف موقعیت پیامبر بود. پیامبر صلی الله علیه و آله آنها را به حضور در نماز جماعت الزام کرد و فرمود: غیبت کردن از کسانی که در نماز جماعت ما حاضر نمی‌شوند جایز است؛ معامله با اینها جایز نیست؛ بلکه بالاتر از اینها فرمود: «یوشک باقوام لم یحضروا معنا الصلاة جامعة نأمر بحطب فتحرق علیهم بیوتهم»

اینها وقتی در بحث نماز جماعت به این روایات می‌رسند از این روایات استفاده می‌کنند که این یا به نحو حکم حکومتی بوده است یا استفاده می‌شود که ترک نماز جماعت از روی بی‌اعتنایی جایز نیست و اینها بی‌اعتنا بوده‌اند و اینگونه مسائل را مطرح می‌کنند. اما اگر نگاه حکومتی داشته باشیم، یکی از کارکردهای نماز جماعت، اظهار و ابراز توحید و شهادتین و اسلام و اعلام عضویت در جامعه اسلامی و ارتباط با حاکم و امام مسلمین است؛ در حقیقت یک آوردگاه عمومی است. در روایتی از وسائل الشیعه آمده است: «إِنَّمَا جُعِلَتِ الْجَمَاعَةُ لِئَلَّا يَكُونَ الْإِخْلَاصُ وَالتَّوْحِيدُ وَالْإِسْلَامُ وَالْعِبَادَةُ لِلَّهِ إِلَّا ظَاهِرًا مَكْشُوفًا مَشْهُورًا»

یکی از اهداف نماز جماعت، اظهار شعائر اسلامی است؛ یعنی توحید، اسلام و عبادت باید ظاهر شود. حالا با این ابراز و اظهار چه اتفاقی می‌افتد: «لَإِنَّ فِي إِظْهَارِهِ حُجَّةً عَلَى أَهْلِ الشَّرْقِ وَالْغَرْبِ لِلَّهِ وَحْدَهُ»

وقتی جماعت‌ها اظهار می‌شود جهانیان باید بدانند که یک اسلامی هست و یک حاکمیت اسلامی وجود دارد. نماز جماعت پشتوانه حاکمیت اسلامی است. این نگاه در این روایت کجا و آن که نماز جماعت را یک امر صد در صد شخصی و فردی و غیر مربوط به نظام الهی می‌داند کجا؟! «لَإِنَّ فِي إِظْهَارِهِ حُجَّةً عَلَى أَهْلِ الشَّرْقِ وَالْغَرْبِ لِلَّهِ وَحْدَهُ»

دوم:

«وَلِيَكُونَ الْمَنَافِقُ وَالْمُسْتَخِفُّ مُؤَدِّيًا لِمَا أَقَرَّ بِهِ يُظْهِرُ الْإِسْلَامَ وَالْمُرَاقِبَةَ»

در حکومت‌های معاصر امری است به نام تابعیت. این نماد تابعیت شهروندان برای حکومت‌ها یک کارت است که به آن می‌گویند کارت ملی، شناسنامه یا گذرنامه. نماد

تابعیت اسلامی، اظهار شهادتین است. اگر کسی شهادتین را اظهار کند، مسلمان و شهروند دولت اسلامی می‌شود. این افراد یک اجتماع عمومی دارند که این اجتماع عمومی همیشگی است و این اجتماع عمومی و عبادی اسمش نماز جماعت است تا جایی که حتی منافقان و کسانی که شعائر اسلام را سبک می‌شمارند، ملزم شوند به عنوان یک مسلمان در جلسه عمومی مسلمانان شرکت کنند و اعلام تابعیت بکنند. بعد می‌فرماید: فایده دیگر نماز جماعت عبارت است از: «وَلِيَكُونَ شَهَادَاتُ النَّاسِ بِالْإِسْلَامِ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ جَائِزَةً مُمَكِّنَةً» شهادت در دادگاه به عنوان یک امر حکومتی متوقف بر این است که بگویند فلانی در نماز جماعت مسلمین حاضر می‌شود یا در آن حاضر نمی‌شود.

فایده دیگرش: «مَعَ مَا فِيهِ مِنَ الْمُسَاعَدَةِ عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوَى» در یک اجتماع عمومی مذهبی همکاری در برّ و تقوا صورت می‌گیرد.

فایده دیگر: «وَالرَّجْرِ عَنْ كَثِيرٍ مِنْ مَعَاصِي اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ»

نماز جماعت نوعی پیشگیری از وقوع جرایم است که از طریق موعظه، ارشاد و ارتباطات عمومی صورت می‌گیرد؛ یعنی اهدافی در نماز جماعت در نظر گرفته شده است که با برنامه‌های حکومت اسلامی در عرصه‌های دیگر همخوانی دارد. حال اگر چنین نگاهی به نماز جماعت داشته باشیم، این آیه شریفه معنا می‌شود: «الَّذِينَ ان مَكَانَهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ» این «اقاموا الصلاة» نه اینکه نماز می‌خوانند، بلکه نماز را بر پا می‌دارند؛ یعنی جماعت. در این صورت حکومت نسبت به نماز جماعت وظایفی پیدا می‌کند؛ از جمله وظایف حکومت نسبت به نماز جماعت، ساماندهی نماز جماعت‌ها است؛ به اصطلاح، آمایش فرهنگی مساجد، نمازهای جماعت و جمعه و مشخص کردن ائمه جماعات ثابت. مهم‌ترین صفاتی که برای ائمه علیهم‌السلام در زیارت‌ها ذکر می‌کنیم این است: «اشهد انك اقممت الصلاة و آتيت الزكاة و امرت بالمعروف نهيت عن المنكر»

آیا این به معنی نماز خواندن امام است؟! منظور از این نماز یعنی همین نماز فردی؟! اقامه نماز در گرو وجود امام است. اقامه احکام در گرو وجود امام است. مگر این روایت در مقدمه روایات عبادات و سائل نیست؟ «بنی الاسلام علی الخمس: الصلاة و الصوم و الحج و الزكاة و الولاية. و ما نودی بشئ بمثل ما نودی بالولاية»

یا در روایت دیگر: «لانها مفتاحهن و الدلیل علیهن»

ولایت کلید اجرای نماز، صوم، زکات و حج است؛ یعنی احکام با ولایت به پشتوانه حکومت دینی اجرا می‌شود و به منصفه ظهور می‌نشیند. این معنای ولایت در اینجا صرفاً

ولایت اعتقادی و ولایت قلبی و محبت اهل بیت علیهم السلام نیست؛ بلکه وجود حکومت پرتوی از ولایت الهی است و نماز در سایه حکومت اقامه می‌شود.

اگر ما به قسمت شرایط امام جماعت در رساله‌های عملیه مراجعه کنیم، در شرایط امام جماعت، روحانی بودن شرط نشده است. حال تصور کنید افراد غیر معمم و غیر روحانی مورد اعتماد عامه مردم و متدین با وجود معممین، امام شوند و نماز جماعت بخوانند. کسی می‌تواند بگوید بحسب حکم اولی این نماز باطل است؟ آیا یک معمم می‌تواند پشت سر یک غیر معمم نماز بخواند؟ اما امام راحل رحمه الله در اول انقلاب فرمودند: در مساجد حتماً باید روحانی معمم امام جماعت باشد و غیر معمم‌ها امام جماعت نشوند. مبنای این فتوای امام چه بود؟ امام دیدند اگر طبق فتوای رساله غیر معممین امام شوند، منافقین برنامه داشتند تا مساجد را قبضه کنند. مساجد پایگاه دین و مرجعیت و نیابت عامه زمان علیهم السلام و حکومت و حاکمیت اسلام است؛ از این رو حتی نصب امام جماعت، برنامه‌ریزی برای امام جماعت و... باید تحت سلطه حکومت اسلامی باشد.

ممکن است برخی بگویند نماز جماعت‌ها هم حکومتی شد، در حالی که اسلام این طور نیست!! بله در ظل حکومت طاغوت؛ چون حکومت طاغوت مشروعیت ندارد، حق ندارد نماز جماعت‌ها و نماز جمعیه‌ها را منظم و ساماندهی کند؛ همان‌طور که قضاوت طاغوتی مشروع نیست. هیچ یک از کارهای طاغوت مشروع نیست؛ اما اگر بحث کنیم در چارچوب وجود حکومت مشروع - که در رأس آن امام معصوم علیهم السلام قرار گرفته است - آیا می‌توانیم بگوییم نمازهای جماعت نباید هیچ ارتباطی به امام داشته باشد؟! نمی‌توانیم بگوییم. اکنون با وجود نائب عام امام زمان علیهم السلام، آیا او می‌تواند نمازهای جماعت را سامان دهد؟ بله! حتی می‌تواند به نماز جماعت الزام کند. می‌تواند نسبت به امام و بقیه مسائل نظر داشته باشد؛ حتی نسبت به ساخت مسجد که وقف عام است. اذن نائب عام امام زمان و اذن فقیه بر پایه حکومت می‌تواند به عنوان حکم ثانوی شرط باشد و این در استنباط اثر دارد. به این روایت نگاه کنید: «هم رسول الله صلی الله علیه و آله یا حراق قوم فی منازلهم کانوا یصلون فی منازلهم ولا یصلون الجماعة».

یک عده در منزل نماز می‌خواندند و در نماز جماعت شرکت نمی‌کردند. رسول اکرم صلی الله علیه و آله اراده و تهدید کرد که خانه‌شان را آتش می‌زند. حتی یکی از آنها آمد و گفت: یا رسول الله! من نابینا هستم و نمی‌توانم در نماز جماعت شرکت کنم. حضرت فرمودند: از منزل خود تا مسجد طنابی ببند و بیا در نماز جماعت شرکت کن. شما ممکن است در فقه

بحث کنید که به اعتبار قاعده لاضرر و رفع عسر و حرج این شخص نابینا و معفو است و این طور فتوا دهید که وی از اصحاب علة است. بله! این فتوا به حسب حکم اولی است؛ ولی در اینجا یک حکم برتر وجود دارد و آن این است که نیامدن به مسجد تضعیف جامعه اسلامی است. عکس قضیه هم وجود دارد؛ مثلاً در جایی مسجد بسازند و در آن مسجد نماز جماعت هم بخوانند؛ اما هدف از این نماز جماعت، تضعیف امام مسلمین باشد. این تضعیف جامعه اسلامی و ایجاد تفرقه در آن است. طبق وحی الهی این مسجد می شود مسجد ضرار و رسول اکرم موظف می شود آن را از بین ببرد. پس مسجد و جماعت این گونه با حکومت ارتباط پیدا می کند. اگر دقت کنید یک پیوند عمیق بین نماز به عنوان عبادت، بندگی خدا، اظهار اسلام و تقویت حاکمیت الهی و همکاری و وحدت و اهتمام به امور اجتماعی و سیاسی وجود دارد؛ نتیجه این پیوند تقویت بنیه نظام سیاسی و اجتماعی اسلام و تقویت دولت دینی است؛ پس چنین نمازی نماد پیوند بین دین و سیاست می شود.

حکم دوم، احکام مربوط به زکات است که اتفاقاً با نماز ارتباط پیدا می کند: ﴿أَقِيمُوا الصَّلَاةَ

و آتوا الزکاة﴾

الآن در رساله های عملیه می گویند که زکات در موارد نه گانه (غلات اربعه، انعام ثلاثه و طلا و نقره) است. هر کسی خودش، باید موارد مصرف این موارد نه گانه را طبق شرایط فقهی مشخص بکند و مستقیم به فقرا یا مساکین بدهد یا دیگر دسته ها که در آیه ۶۰ سوره توبه آمده بر حسب فتوایی که فقها مطرح کرده اند. مستحب است که به فقیه بدهند و کسی نمی گوید دادن به فقیه واجب است. اگر به فقیه دادند برائت ذمه حاصل می شود. در اینجا یک مطلب اضافه می کنند که اگر فقیه و مرجع تقلید خصوصاً ولی فقیه به نحو الزام حکومتی مطالبه کند، واجب است که به او بدهند.

در حال حاضر زکات یک امر کاملاً شخصی و غیر حکومتی پیدا کرده است؛ چون در طول تاریخ بعد از رحلت رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله حکومت در مسیر درستش نبود و مدت حکومت امام علی علیه السلام نیز کم بود و بعد از آن حضرت هم حکومت الهی تشکیل نشد و ما حکومت هایی به عنوان حکومت های جائز داشتیم؛ اما اگر به اصل تشریح زکات در آیه مذکور برگردیم، در آن عبارت «العاملین علیها» آمده که اینان کارمندان حکومت و کارمندان رسول الله صلی الله علیه و آله بودند و زکات یک اصل حکومتی بود. رسول اکرم صلی الله علیه و آله به والیان دستور می داد زکات جمع کنند و آن ها مأمورانی برای جمع آوری زکات داشتند. جباية الخراج، یعنی جمع آوری زکات و عبارت «العاملین علیها» در آیه مربوط به همین

است. در عهدنامه امیرالمؤمنین علیه السلام به مالک اشتر، عبارتی با این مضمون آمده است: «امر به جباية خراجها و جهاد عدوها»

زکات یک مالیات اسلامی و یک امر حکومتی است؛ پس زکات با فرض وجود حکومت چنین جایگاهی پیدا می‌کند و چون چنین جایگاهی پیدا کرد، باید زکات را در چارچوب مالیات عمومی در اسلام در نظر بگیریم و ابعاد عمومی زکات را بررسی کنیم. آیه‌ای که همانند آیه تشریح زکات، جنبه عمومی زکات را روشن می‌کند، آیه ۱۰۳ سوره توبه است:

﴿خذ من اموالهم صدقة تطهرهم و تزكیهم بها و صل علیهم ان صلواتك سکن لهم﴾

از این آیه شریفه استفاده می‌شود که زکات جزء مالیات دولت اسلامی است و کسی که متصدی اخذ، ضبط و تقسیم زکات به عنوان مالیات می‌شود، حاکم اسلامی از طریق عمال و کارمندان است. سهمی از زکات برای کارمندان و مأموران یعنی عاملین علیها و سهمی هم برای المؤلفة قلوبهم گذاشته شده است؛ یعنی کسانی که جذب اسلام می‌شوند. چه کسانی آنها را جذب اسلام می‌کنند؟ حکومت. این به حسب تشریح اولی است. چیزی که به این استدلال کمک می‌کند این است که زکات در سال هشتم هجری - زمان وجود حکومت - تشریح شد برخلاف نماز که از اول تشریح شد و تشریحش خیلی قدیمی‌تر و هنگام وحی بود؛ اما با نبود حکومت، زکات به یک امر شخصی تبدیل می‌شود نه مالیات عمومی؛ البته جدیداً در نظام جمهوری اسلامی قانونی تصویب کرده‌اند به نام قانون زکات اسلامی. این قانون در دی‌ماه سال ۱۳۹۰ تصویب شد. شرایطی هم دارد که دولت چکار باید کند و چگونه جمع‌آوری کند و... اگر بر اساس مالیات عمومی اسلامی همین زکات را با توجه به سیاست‌های اقتصاد اسلامی نگاه کنیم، در آن چند سیاست پیش‌بینی شده است؛ نه در قانون زکات، در اصل تشریح زکات و از روایات مختلف استفاده می‌شود:

۱. تقویت انگیزه الهی - تربیتی: چون زکات یک عبادت است باید قریناً الی الله داده شود.
۲. زکات باعث رشد اقتصادی می‌شود: اگر زکات داده شود در روایات هست: **تعیشون بخیر؛ با خیر و رفاه زندگی خواهید کرد.**
۳. رفع فقر و محرومیت: اگر زکات داده شود، فقیری باقی نمی‌ماند.
۴. صرفه‌جویی در هزینه جمع‌آوری: نباید یک تشکیلاتی درست کنند که از هزینه‌های جمع‌آوری زکات بیشتر شود.
۵. عدالت در توزیع: در توزیع موارد زکات به مستحقان باید عدالت رعایت شود.
۶. تقویت تولید و کشاورزی.

۷. نگاه تکلیف‌محور به زکات و برائت ذمه‌ای بیش از نص شرعی و این یعنی توقیفی بودن زکات؛ بنابراین نمی‌توانیم مواردی را به موارد زکات اضافه کنیم مگر به عنوان حکم ثانوی؛ کما اینکه امیرالمؤمنین علیه‌السلام برای اسب زکات جعل کردند. این توقیفی بودن زکات مطلب مهمی است.

سیاست‌های دیگری را هم می‌شود جعل کرد. ما زکات را می‌توانیم به گونه‌ای در چارچوب حکومت اسلامی و با نگاه حکومتی طراحی کنیم که صدها مسئله فقهی به فقه شیعه بر اساس رویکرد حکومتی به بحث زکات اضافه کنیم.

نماز جمعه، دو خطبه دارد که همه این مطالبی که بیان کردم، در آن گفته می‌شود و این حق حکومت، حق امام و حق دولت اسلامی است. روایتی در این مورد وجود دارد که نماز جمعه باید به نصب حاکم باشد و بدون نصب درست نیست. این روایت معروف از فضل بن شاذان از علی بن موسی الرضا علیه‌السلام در کتاب وسائل باب ۲۴ من ابواب صلاة الجمعة، حدیث ۶ آمده است: «فإن قيل لم جعلت الخطبة؟ قيل لان الجمعة مشهده عام» یک محل اجتماع عمومی است.

«فأراد ان يكون للامير سبب الي موعظتهم و ترغيبهم في الطاعة و ترهيبهم في المعصية» خداوند تبارک و تعالی خواسته امیر و حاکم اسلامی ابزاری داشته باشد که جامعه اسلامی را موعظه کند و آنان را به طاعت خدا تشویق نماید و از معصیت بترساند.

«و توقیفهم علی ما اراد من مصلحة الدين و الدنيا» مصلحت دین و دنیا را هم به آنها بگوید و آنها را از اخبار واقف کند؛ چیزهایی که به نفع یا به ضررشان است.

از این روایت استفاده می‌کنیم که این دو خطبه حق امیر و حاکم اسلامی است. این مطلب هم در اینجا باید مورد توجه باشد که خطیب جمعه باید منصوب حاکم و حکومت باشد؛ پس اگر کسی بدون نصب از سوی حاکم نماز جمعه بخواند، نماز جمعه او درست نیست. اثر دیگرش این است که اگر خطیب می‌خواهد نماز جمعه بخواند، باید این دو خطبه بیانگر سیاست‌های کلی نظام باشد. اگر خطبه جمعه یک خطیب برخلاف سیاست‌های کلی نظام اسلامی باشد، این خطبه درست نیست؛ چون برخلاف نظر حاکم عمل کرده است؛ گویی خطیب جمعه در نماز جمعه سخنگوی نظام است؛ اما نماز جمعه که فقط خطیب نیست. اقامه آن به تشکیلات و محل نیاز دارد، باید برای اقامه آن اعلام عمومی شود. اقامه آن به رسانه نیاز دارد؛ پس اقتضا می‌کند که برای اقامه جمعه، تشکیلاتی درست شود که در نظام جمهوری اسلامی درست شده است به نام شورای سیاست‌گذاری ائمه جمعه. در

شهرستان‌ها هیئت‌هایی درست شده است به نام ستاد برگزاری نماز جمعه؛ همین‌طور اعلام عمومی برای نماز جمعه.

این کارها به صورت شخصی قابل انجام نیست و بدون تصدی حکومت، نماز جمعه اقامه نمی‌شود؛ نماز جمعه جزء احکام اسلام است و وجود نماز جمعه متوقف بر وجود حکومت است. در همه ابواب فقه استنباط احکام با فرض وجود حکومت به گونه‌ای است که با فرض عدم وجود حکومت استنباط احکام به گونه دیگری می‌شود؛ بنابراین با اثبات وجود دولت و حکومت و لزوم تشکیل حکومت و آثار مترتب بر تشکیل حکومت، یک تحول بزرگ در استنباط فقهی ایجاد می‌شود؛ مثلاً اگر حاکم تشخیص دهد نزدیک است حج تعطیل شود، می‌تواند مسلمین را به رفتن حج الزام کند؛ می‌تواند برای ساماندهی حج، امیر نصب کند و می‌بینید که حج هم به ولایت ارتباط پیدا می‌کند. امر به معروف و نهی از منکر را نیز همان‌طور که عبارتی از نه‌یاه شیخ طوسی رحمه الله نقل کردم، اگر متوقف بر برخورد فیزیکی بود، اجازه حکومت لازم است. بله! امر به معروف و نهی از منکر توسط آحاد مردم، به صورت لسانی درست است؛ اما اگر به برخورد فیزیکی نیاز داشته باشد، وظیفه حکومت است که این کار را انجام بدهد و البته حکومت امر به معروف و نهی از منکر لسانی را هم می‌تواند سامان بدهد.

● **تاجتھا!** پس از انقلاب اسلامی ضرورت ورود حوزه علمیه به مباحث حکومتی بیشتر احساس شد. به نظر حضرت‌عالی آیا حوزه علمیه به خصوص حوزه علمیه قم در حد لازم و کافی در این بحث وارد شده است یا خیر؟ اگر نه، علتش چه بوده است؟

برگزاری درس‌های فقه حکومتی در درجه اول باید توسط فقیهان برجسته حوزه علمیه قم و مراجع معظم تقلید باشد. در اوایل پیروزی انقلاب، مراجع بزرگ تقلید برای اهتمام به امر حکومت و نظام چند اقدام بزرگ انجام دادند که این اقدام‌ها باید در عرصه همین نگاه حکومتی تفسیر شود؛ مثلاً آیت‌الله‌العظمی گلپایگانی رحمه الله علیه کتاب قضاء و شهادت و حدود و تعزیرات و دیات و... را تدریس کرد؛ همچنین فقهای دیگر به تدریج وارد بحث کتاب قضاء و شهادت و پاسخ به استفتائات قضایی شدند. تدوین قانون قضاء، شهادت، حدود، دیات و تعزیرات بر اساس تحریر الوسیله و کاری که کمیسیون قضایی در مجلس توسط مجتهدان جامع الشرایط انجام داد باید در همین مسیر تفسیر کرد. مرحوم آیت‌الله سید ابوالفضل موسوی تبریزی رحمه الله و حضرت آیت‌الله یزدی دام‌ظله که رئیس قوه قضائیه شدند و بسیاری از این فقها و فقهایی که امام راحل در شورای عالی قضایی نصب کردند و در رأس

تاجتھا!

آنها آیت‌الله شهید بهشتی رحمه الله در تدوین احکام قضایی مؤثر بودند. این رویکرد در مسیر فقه حکومتی بوده است. یکی از کارهای درخشان حوزه‌ها در نگاه حکومتی به فقه اهل بیت علیهم السلام تصویب قانون اساسی جمهوری اسلامی است. قانون اساسی جمهوری اسلامی بر مبنای فقه اهل بیت علیهم السلام تصویب شد و این یک کار حکومتی بود. حداقل ۴۸ نفر از ۶۲ عضو خبرگان قانون اساسی، مجتهد جامع الشرایط بودند و حضرت امام نامه‌هایی به بزرگان روحانیت می‌نوشتند تا کاندیدای خبرگان قانون اساسی بشوند. در آن نامه‌ها می‌فرمودند: با توجه به شناختی که از فضل و تقوای شما دارم و با توجه به اینکه قانون اساسی اسلام را باید فقها و اسلام‌شناسان بنویسند، لازم است شما کاندیدای خبرگان قانون اساسی شوید. مرحوم امام، خود از بعضی از افراد خواستند کاندیدای خبرگان قانون اساسی شوند؛ مثل مرحوم آیت‌الله کرمی از خوزستان که من نامه‌شان را دیدم که در آن نامه می‌فرمایند من از یک عده مثل آیت‌الله دستغیب، آیت‌الله صدوقی، آیت‌الله مدنی رحمه الله و یک عده دیگر خواستم که کاندیدا شوند و از آقای کرمی هم در آن نامه خواسته بودند کاندیدا شوند. مراجع بزرگی در مجلس خبرگان قانون اساسی بودند و قانون اساسی دستاورد فقهی حوزه‌های علمیه با رویکرد حکومت بود. ما نباید این را دست کم بگیریم. دستاورد دیگر حوزه در عرصه فقه حکومتی، وجود فقه‌های شورای نگهبان و عملکرد فقه‌های شورای نگهبان در صحنه گذاشتن بر قوانین مجلس شورای اسلامی است. امروز همه قوانین جمهوری اسلامی - که قوانینی روزآمد است و در یک دولت معاصر به کار برده می‌شود - توسط شورای نگهبان خلاف شرع دانسته نشده است. اینها باید جزء دستاوردهای حوزه علمیه در عرصه حکومت دانسته شود؛ علاوه بر اینها فضایی حوزه در چارچوب وجود مراکز تحقیقاتی (مثل مرکز تحقیقات فقهی قوه قضائیه و جدیداً مرکز تحقیقات مجلس شورای اسلامی و مراکز پژوهشی مشابه) در غنی‌سازی تصویب قوانین و مقررات بر پایه فقه اهل بیت علیهم السلام و متناسب با حکومت و کارآمدی حکومت دینی نقش خوبی ایفا کرده‌اند. غیر از این باید کتاب‌هایی که نوشته شده و تدریس‌هایی که توسط فقه‌های بزرگ صورت گرفته به این موارد اضافه کرد؛ اما علیرغم همه اینها، اگر بخواهم ادوار فقه حکومتی را بعد از انقلاب تبیین کنم باید چند دوره از ادوار فقه حکومتی بعد از انقلاب را ذکر کنم:

دوره اول یا مرحله اول فقه حکومتی در عرصه استقرار نظام مقدس جمهوری اسلامی، تصویب قانون اساسی و استقرار نهادهای کشور و اوامر و فرمان‌های ولی فقیه و جهت دادن ولی فقیه بود.

مرحله دوم، تدریس ابواب فقهی مربوط به حکومت توسط مراجع معظم تقلید بود که کتاب‌های قضا، شهادات، حدود، تعزیرات، دیات و کتاب‌های مربوط به زکات، خمس، انفال، امر به معروف ونهی از منکر، جهاد و امثال اینها در حوزه‌ها زنده شد. مرحله سوم، قانونگذاری بر پایه فقه اهل بیت علیهم السلام بود؛ مثل قانون مجازات اسلامی و بقیه قوانین و مقررات.

مرحله چهارم، مرحله مباحثات فقهی و چالش‌های مربوط به فقه جواهری و فقه پویا بود. این چالش‌ها مربوط به این است که پایه‌ها و مبانی و روش استنباط فقه حکومتی چگونه باید باشد. یک عده می‌گفتند: فقه سنتی و به نام فقه سنتی، روزآمدی فقه را زیر سؤال می‌بردند و عده‌ای دیگر به فکر روزآمدی و پویایی فقه بودند و به نام پویایی فقه، اصالت آن را زیر سؤال می‌بردند. مرحوم امام در نهایت فرمودند: من معتقد به فقه جواهری هستم؛ اما فقه سنتی، پویا است؛ یعنی ما بر اساس فقه جواهری می‌توانیم فقه را روزآمد و کارآمد کنیم. به نظر من این نکته در فقه حکومتی باعث یک تحول شد و متناسب با آن کنفرانس‌های بزرگی در حوزه علمیه بعد از نقطه نظرات امام در تحول فقه حکومتی تشکیل شد؛ مثل همایش بزرگ و معروف اجتهاد و نقش زمان و مکان در آن به ریاست حضرت آیت‌الله سید محمود هاشمی شاهرودی دام‌الله که محصول این همایش در چهارده جلد منتشر شد.

مرحله دیگر فقه حکومتی، مرحله نهادسازی دوباره است. این مرحله تشکیل مجمع تشخیص مصلحت نظام بود و ورود عنصر مصلحت و بازنگری قانون اساسی و مسئله سیاست‌های کلی نظام، اجتهاد رهبری در مورد اصل ۴۴ قانون اساسی که به ابلاغ سیاست‌های کلی اصل ۴۴ منجر شد و اخیراً ابلاغ سیاست‌های اقتصاد مقاومتی گام نوینی است به سمت تحول فقه حکومتی. یک گام دیگر هم از فقه حکومتی انتظار می‌رود بتواند در چند عرصه نقش ایفا کند. عرصه اول، تحول در تحقیق و نظریه‌پردازی و تولید علم با رویکرد تأمین نیازهای حکومت اسلامی و عرصه دوم، فقه تمدن‌سازی و ترسیم الگوی اسلامی - ایرانی پیشرفت است؛ این الگوی اسلامی - ایرانی پیشرفت باید بر اساس اجتهاد و روش فقه حکومتی پیش رود؛ البته بحث‌های زیادی به شکل فردی و گروهی در زمینه فقه حکومتی مطرح شده است؛ اما اشراف مرجعیت و اشراف فقهای از طرف حوزه می‌تواند به فقه حکومتی به‌ویژه در عرصه نظام‌سازی غنا ببخشد.

● تاجتھا! با تشکر از حضرت تعالی برای اینکه وقت گرانبهای خود را به مجله تخصصی تاجتھا اختصاص دادید.